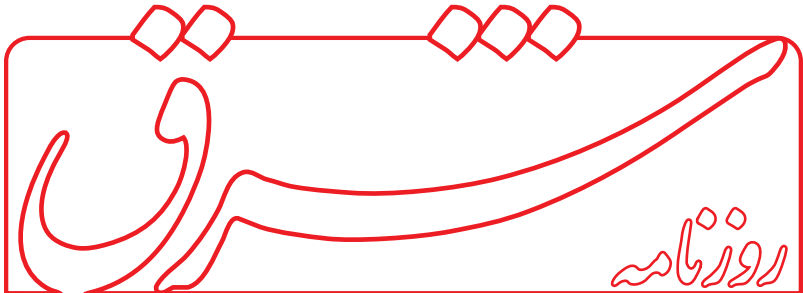




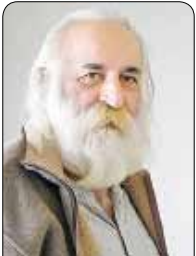
روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
 صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان
 نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
 تلفن: ۸۸۶۵۳۳۹۱-۲ نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹-۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
 امور مشترکین: تلفن: ۸۸۸۱۴۳۲۰-۳۲-۳۳ نمابر: ۸۸۸۱۳۲۷۵-۵
 توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۶۶۱۸۲۱۳۰-۵
 چاپ: نشر روز تاب تلفن: ۴۴۵۴۵۰۷۶
 www.sharhnewspaper.ir

تهران : اذان ظهر ۱۲:۱۱ اذان مغرب ۱۷:۲۷ اذان صبح فردا ۵:۴۶ طلوع آفتاب ۷:۱۵



یکشنبه ۱۸ دی ۱۳۹۰ - ۱۴ صفر ۱۴۳۲ - ۸ ژانویه ۲۰۱۲ - سال نهم - شماره پیاپی ۱۴۲۷ - شماره ۵۱۲ دوره جدید - ۲۰ صفحه

لطفی ردیف‌های استاد کسایی را بررسی می‌کند



شرق: در نوزدهمین نشست نقد نغمه در فرهنگسرای شفق، محمدرضا لطفی استاد و نوازنده و ردیف‌دان برجسته به نقد و بررسی ردیف استاد حسن کسایی خواهد پرداخت. این نشست ساعت ۱۸ روز دوشنبه، ۱۹ دی در فرهنگسرای شفق آغاز خواهد شد و آلبوم «ردیف موسیقی ایران با اجرای نی استاد حسن کسایی» مورد نقد و بررسی قرار خواهد گرفت. علاقه‌مندان می‌توانند برای حضور در این جلسه به نشانی خیابان سیدجمال‌الدین اسدآبادی- خیابان ۱۹- پارک شفق- فرهنگسرای شفق (فرهنگسرای دانشجو) مراجعه کنند.

دیده بان

بالاخره برمی‌گردد



احمد طالبی‌نژاد

■ پنجم دی سالروز تولد بهرام بیضایی بود. او اکنون وارد ۷۴ سالگی شده است و علی‌القاعده باید مثل اغلب هم‌سن و سال‌هایش عصا به دست در پارک نزدیک منزلش قدم بزند یا کنار بخاری لم بدهد و جدول حل کند یا در صف نان سنگک بایستد و از اوضاع و احوال روزگار شکوه کند. اما او بزم به تخته چنان سر حال و قیراق است که از من جوان‌تر و پرکارتر می‌نماید. آن هم با نوع کاری که او می‌کند. یعنی پژوهش، نوشتن و تدریس که خودش باعث پیری زودرس می‌شود. بیضایی حالا یک سالی می‌شود که در بین ما نیست و هنوز هم معلوم نیست کی به سرزمین مادری‌اش برمی‌گردد. اما او هر جای این کره خاکی که باشد، یک ایرانی مسئول و متعهد است که نسبت به سرزمین و فرهنگ ایران‌زمین تعهد دارد. به حجم و محتوای آثار مکتوب او که نگاه می‌کنم، دود از کلام بلند می‌شود. چقدر کار و تلاش؟ چقدر خون دل خوردن و چقدر استقامت و پایداری؟ و تئازه همواره در دیدارها با گفت‌وگوهای مکتوبش، از کم‌کاری خود به دلیل وجود انواع گله دارد. یعنی که باید بیش از اینها از خودش کار می‌کشیده اما فرشتش را نیافته است. آخرین مصاحبه‌اش در شماره هفتم مجله تجربه درآمده و چقدر خواندنی و آموختنی هم هست. او که به پرسش‌های کتبی پاسخ کتبی داده، با نثری زیبا، جذاب و سرشار از طنز و مطالبیه، حرف‌های جالبی زده که بسیار آموزنده و گاه حیرت‌انگیز است. ما چنان که باید قدر بیضایی را نشناخته‌ایم و با وجود ادعاهایمان هنوز حتی آثار او را به درستی درک نکردیم. بسیاری از آنچه در طول تاریخ بر سر ما آمده، از همین عدم شناخت‌ها ناشی شده و در مورد بیضایی، هرگز به وجه پیشگوییانه آثارش نپرداخته‌ایم. جای این مرد در عرصه فرهنگ‌و هنر ایران خالی است. هرچند به مدد امکانات جغرافیا دیگر عامل جدایی نیست اما ای کاش او در میان ما حضور داشت. روزی که فردایش عازم سفر بود در تماسی تلفنی گفت که سفرش کوتاه خواهد بود. اکنون بیش از یک سال از رفتنش می‌گذرد و ما همچنان در انتظار بازگشت او هستیم. سسینما، تئاتر و ادبیات ایران خیلی به امثال بیضایی مدیون است. بالاخره برمی‌گردد.

کاروانسرا

سکه



خلیل جوادی

قیمت سکه خیلی رفته بالا
 میگی رسیده تا به عرش اعلا
 سکه نه چیز داره، نه دین و آیین
 مگه خدا خودش بباره پایین
 اما اینا میگن: به ما میگن «این»
 میریم قش میدیم بیفته پایین
 همینجور، به سکه دستور ندین
 این همه آرد جور واجور ندین
 سکه که گاز و گور سرش نمیشه
 فلز که حرف زور سرش نمیشه
 مزه سکه خیال خامه
 بباد پایین، اونم با بخششنامه؟
 می‌کن برین کنار باید چیز کنیم
 دماغ سکه رو میخوایم جیز کنیم
 ولش کنیم، این کار! علاقیه
 شما فقط، چیزی نکن، کافیه
 بنده طناز در این زمینه
 فک می‌کنم چاره کار اینه
 بعضی از این مدبرای نمونه
 حقوق بگیرن بشینن تو خونه
 دوله حقوق بدم ضرر نکرديم
 تازه باید دورشون بگردیم
 مشکل قصه توی «پایسته»
 تو «نقش ایوبون» شده فکر خسته
 الان می‌گن چقد زبون درازی
 سر پیازی یا ته پیازی؟

برش از اخبار

«جدایی نادر از سیمین» نامزد بفتا شد

■ آکادمی هنرهای سینمایی و تلویزیونی بریتانیا (بفتا) فهرست بلند نامزدهای این دوره جوایز خود را اعلام کرد. «جدایی نادر از سیمین» اصغر فرهادی از ایران یکی از ۱۵ فیلم فهرست بلند بخش فیلم غیرانگلیسی‌زبان است. از دیگر نامزدهای اولیه این بخش می‌توان به «تتش‌افروزان»، «پینا» ویم وندرس و «پوستی که در آن زندگی می‌کنم» المادور اشاره کرد. «هسته من با مرلیین» و «تعمیر کار، خیاط، سرباز، جاسوس» هر یک با حضور در ۱۶ بخش بیشترین بخت را برای نامزدی در این دوره جوایز بفتا دارند.

پی‌تعارف

خبر خوب



مینو مشیری

■ آقای اصغر فرهادی می‌گویند نه مهاجرت کردند و نه خیال مهاجرت را دارند. فقط به سفر کاری رفته‌اند. خبر خوبی است. ایشان به مراتب هوشمندتر از آنند که متوجه نباشند همکاران صاحب‌نام مهاجران نتوانسته‌اند در خارج از ایران فیلم‌های خوبی بسازند. در آن دیار نه ریشه دارند و نه آشنایی با زبان و فرهنگ آنجا. فقط کوتاه‌مدت، و بیشتر به دلایل بهره‌برداری‌های تبلیغاتی تا هنری، مورد توجه مطبوعات قرار می‌گیرند و سپس فراموش می‌شوند. درماده، تنها و تلخ‌کام می‌شوند. الهام نمی‌گیرند. برانگیخته نمی‌شوند. همیشه بیگانه باقی می‌مانند. اینجا اما یگانه‌اند.
 تعداد مهاجران ایرانی به ایالات متحده بیش از سایر کشورهاست. طبق آخرین آمار رسمی سرشماری آمریکا، ایرانیان مقیم آن کشور از مهاجران سایر ملل جهان متمایزند. زیر: ۹۲ درصد آنها برای صاحبخانه شدن به بانک اقساطی می‌پردازند.
 - ۸۴ درصد آنها انگلیسی را سلیس و روان صحبت می‌کنند.
 - ۴۶ درصد آنها مدرک لیسانس یا بالاتر را دارا هستند
 - ۲۲ درصد صاحب کسب و کار خودشان هستند
 - ۸۸ درصد درآمد دوگانه دارند
 - ۴۳ درصد در رأس مقام‌های حرفه‌ای یا مدیریت قرار دارند.
 - ۲۶ درصد دارای مدارج دانشگاهی معتبرند، و به این ترتیب ایرانیان باسوادترین گروه نژادی آمریکا را تشکیل می‌دهند.

دستاوردهای موفقیت‌آمیز ایرانیان در حیطه پزشکی، قانون، ارتباطات، تولید کالا، آموزش و پرورش، هنر، رسانه‌های جمعی و ورزش سرآمد بوده است.
 این آمار گویا و تفکربرانگیز است. این هموطنان جایشان در وطن خودشان خالی است. نمی‌شود شرایط را برای ترغیب آنان به بازگشت به مهین فراهم کرد؟
 در حیطه هنر، اما، به نظر می‌رسد در میان هنرمندان مهاجر، نقاشان ما از سایر هنرمندان موفق‌تر بوده‌اند. در سینما و در ادبیات، با وجود عدم سانسور، نه.
 خوشحالیم، آقای فرهادی، که قصد ترک ما را ندارید. همین.

فراسو

فلات دوست‌داشتنی



محمود اشرفی

■ خاطره خویلدن در ساختمان‌های نیمه‌کاره را چوپانان دلمنه‌های زاگرس و زارعان تهی‌دست دشت‌های مرکزی هیچ‌گاه فراموش نمی‌کنند. آنها همواره در این هنل‌های بی‌در و پیکر و ستاره همسایگی‌لی داشته‌اند. افغانی‌ها نیز بسیاری از برج‌های تهران را ساخته‌اند. اما سرنانجام ایرانی‌ها و افغانی‌ها از سکونتگاه‌های موقت خود می‌روزند و برچ‌ها را به ساکنان جدید می‌سپارند. کدخدای این دهکده‌های عمودی کراوات می‌زنند و دلمشغولی‌هایش چیزهایی مثل رنگ و تر کیب کاشی‌های جکوزی است.
 فاصله‌ها زرف و گسترده‌تر می‌شود و گاهی هیچ گناری برای گذر از سیلاب نذاری پیدا نمی‌شود. در فاصله‌ها رفتارهای شهروندان ناخوشایند، سرد و گاهی تحقیرآمیز می‌شود. این رفتارها ناشی از دوری طبقاتی با گسترش اخلاقیات تا حدی قابل زردون است. اما دولت‌ها با رفتارهای مناسب بیش از هر چیزی در بر کردن فاصله‌ها می‌توانند نقش داشته باشند. رفتارهایی همانند رویارویی با سیل واردات و خیزاب‌هایی که بنیان تولید و اشتغال را از جا می‌کنند. پر کردن فاصله‌ها به مفهوم کینه‌توزی بی‌حاصل و پایین آوردن سطح رفاه بالادستی‌ها نیست. باید امکانات برای بالارفتن سطح زندگی تهی‌دستان را فراهم کرد و در این راه امکانات فراوانی داریم. فاصله طبقاتی شدید همواره یکی از موانع چشمگیر فرا راه شکل‌گیری وحدت ملی است. اگر سرمایه‌ها را به دوردست‌ها ببریم، به جای سردی و فاصله‌ها، گرما و اشتیاق هویدا می‌شود. بچه‌های سرزمین‌های بلند به جای پایدین خود در تکه آینه زنگارزده و نگریستن از پشت پلاستیک پنجره دلتنگی فرار از برج‌ها: از دلمنه‌های سرزمین‌های‌شان، شادکامی شهروندان را در فلات دوست‌داشتنی نظاره خواهند کرد.

کافه نظر

تاریخ و ملت‌های پیروز می‌نویسند

پوریا سوری: سابق بر این آغامحمدخان در حرمسرا مقیم شده و رایت آزادگی به دست گرفته بود. نادرشاه گوشای نشسته ناخن‌هایش را می‌جوید! سلطان حسین در اندرونی پشت پردهای قایم می‌شد، خشاریارشاه سوار بر ارباهی به سمت شرق می‌تازید یا فرار می‌کرد نمی‌دانم، اما کوروش حتی، خوابش همه شب چون دریا آشفته بود. حالا اما نقل دیگری است، همه آرام گرفته‌اند و دیگر کسی دلش آشوب نیست. همه در یک ردیف ایستاده‌اند و حتی می‌توان جاهایشان را با هم عوض کرد، می‌توان قبابی کوروش را بر تن آغامحمدخان انداخت و حتی شمشیر نادرشاه را به دست شاه سلطان حسین داد.
 روایت خیالی بالا تنها، پردهای است از پرده‌خوانی نقالی که فرداروز می‌خواهد تاریخ ایران را روایت کند! آن‌هم تاریخی را که به گفته حجت‌الاسلام بهرام محمدیان، رییس سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی آموزش و پرورش، از این به بعد بی‌سلسله مراتب روایت خواهد شد.

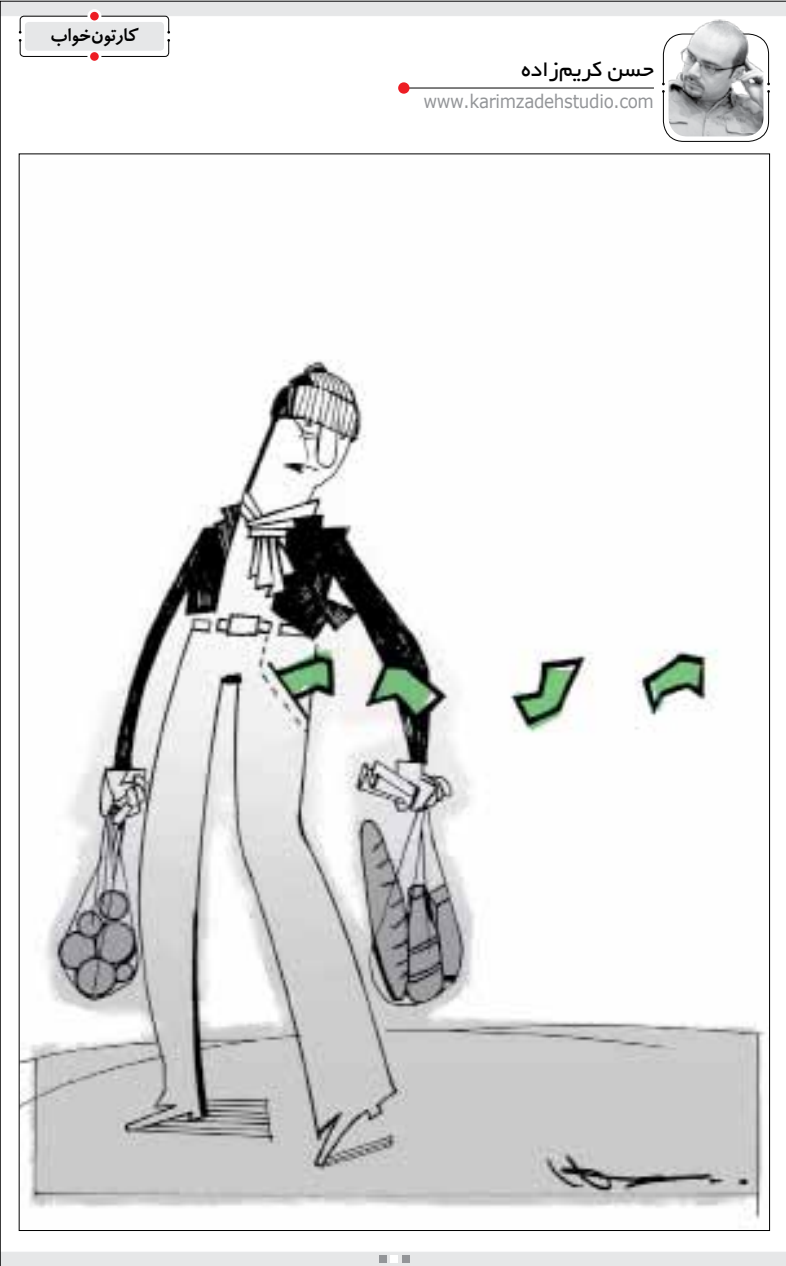
محمدیان که در همایش تبیین نظام تحولی در آموزش و پرورش سخن می‌گفت، اذعان داشت: در تغییر محتوایی کتاب تاریخ، سلسله پادشاهان حذف می‌شود اما شاهان حذف نمی‌شود. این درحالی است که به گزارش همین روزنامه «شرق» خبر حذف سلسله پادشاهان که از سال‌های قبل به شکل فصل‌های مجزا در کتاب‌های تاریخ در مدارس آموزش داده می‌شد، به شکلی از سوی معاون وزیر آموزش و پرورش اعلام رسمی می‌شود که تا پیش از این مسوولان آموزش و پرورش حذف و تغییرات در کتب درسی را به کلی تکذیب و عنوان کرده بودند؛ خبر حذف پادشاهان از کتب درسی از سوی رسانه‌های خارجی و بیگانه مطرح شده است. چرخش یکباره مسوولان وزارت آموزش و پرورش از رویکرد خود در رابطه با کتاب‌های درسی در حالی است که کتاب‌های درس تاریخ از این پس قرار است با سه فصل مجزای تاریخ پیش از اسلام، دوره اسلامی و دوره معاصر در مدارس آموزش داده شود. نظر شمار درباره «حذف سلسله‌های پادشاهی» از کتب درسی تاریخ مدارس چیست، این اتفاق را در چه راستا و به منظور نیل به چه هدفی قلمداد می‌کنید و در کل فکر می‌کنید تاریخ قبولتش درباره این دست بردن در تاریخ چه خواهد بود؟

میرجلال‌الدین گزازی ■ شاهنامه‌پژوه و استاد زبان و ادبیات فارسی آنچه من در این‌باره شنیده‌ام، این است که می‌خواهند دودمان‌های فرمانروایی را از کتاب‌های آموزشی بستانند و نه پادشاهان را. به راستی انگیزه این کار بر من روشن نیست که بتوانم درباره آن سخن بگویم زیرا اگر ستیزی با فرمانروایی پادشاهان در کار بود، باید روایت این فرمانروایی‌ها از تاریخ ایران یکسره به کناری نهاده می‌شد اما اینکه تنها دودمان‌های پادشاهان از کتاب تاریخ سترده شود، نکته‌ای است که انگیزه آن بر من آشکار نیست. اما اگر بخواهم به هر روی پاسخی به پرسش شما دهم، می‌توان گفت که تاریخ هر کشور پشتوانه فرهنگ و چستی آن کشور است. مردمی که با پیشینه و تاریخ خود آشنا نیستند، مردمی خواهند بود بی‌ریشه، سست، لرزان و آسیب‌پذیر که به آسانی فریفته خواهند شد و در دام بیگانگان خواهند افتاد زیرا بنیاد و شالوده‌ای ندارند که بر آن استوار بمانند. راست این است که شما در تاریخ هیچ کشوری نه یکسره به نیکی و سپیدی می‌رسید و نه به یکبارگی به بدی و سیاهی. تاریخ آکنده از شیب و فرازهاست. ارزش آن هم می‌توان گفت که در همین ویژگی نهفته است. ما می‌توانیم آموزه‌های بسیار گران‌سنگ، ارزشمند و راهنمون از تاریخ باستانیم تا نیازی نداشته باشیم آنچه را که دیگران به بهایی گراف آرموده‌اند تا به دست بیاورند، ما نیز به همان بها به دست آوریم. تاریخ آینه‌ای است که ما می‌توانیم چهره خود را در آن ببینیم. زیبایی‌ها، راستی‌ها و به همین سان کژی‌ها و زشتی‌هایمان را آشکارا در برابر خود بباییم و ببینیم تا بگوئیم از کژی‌ها و زشتی‌ها بکاهیم و بر زیبایی‌ها بیفزاییم.

محمد بقایی (ماکان) ■ نویسنده و محقق محتوای کتاب‌های تاریخی دوره‌های مختلف درسی آموزش و پرورش از آغاز مورد ایراد بسیاری از اهل نظر بوده است. این ایراد گاه متوجه مقطع تاریخی بوده است مانند به کار بردن اصطلاح «ساتراپ» به جای «پالت» که بسیار فاحش می‌نمود و گاه ایراداتی است که کاملاً پیداست که براساس دستورالعملی خاص نگاشته شده است، از آن جمله است توصیف چهره‌های مبارز تاریخی ایران در حد آدمکشان و راهزنان، چنان‌که در خصوص چهره‌هایی مانند مازیار و بابک که در واقع براساس معیارهای زمان خویش از حافظان تمامیت ارضی سرزمینی به نام ایران بوده‌اند، توصیفاتی در حد قاره بندان می‌شود. اخیراً نیز اشتباه فاحش دیگری در کتاب‌های تاریخی رخ داده که این مبین عدم دقت در کار نگارش کتاب‌های تاریخی مدارس است و آن، این است که تفاوت میان ایرج افشارسیستانی را که محققى است در حوزه تاریخ و جغرافیا با ایرج افشاریزدی، ایران‌شناس نامدار که به تازگی در گذشته نداشتند و آن یک را که در قید حیات است، به جای این که به گورستان بهشت‌زهر(اس) سپردند چندان که مورد اعتراض محقق در قید حیات قرار گرفت و حتی در نشریات رسمی نیز گیو و گودرز را که از چهره‌های اسطوره‌ای فرهنگ ایران هستند به عنوان دزد و سارق معرفی کردند! این شواهد می‌توان به میزان صحت و دقت در کتاب‌های درسی از جمله کتاب‌های تاریخی بی برد. اکنون با توجه به این موارد می‌توان نتیجه گرفت که آیا حذف سلسله‌های باستانی ایران که طبیعتاً پیامدهایی به لحاظ محتوایی در کتاب‌های تاریخی به جای خواهد گذاشت، مبتنی بر تاملاتی کارشناسانه است یا در حد اشتباهات مذکور است. به خصوص اینکه بحث در هر موضوع تاریخی نیاز به آشنایی با عوامل زمینه‌ساز آن موضوع دارد یعنی شناخت شرایط اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و مردمی در ایام باستان مبتنی است بر شناخت حاکمان، شیوه سررشته‌داری آنان و همچنین میزان توجه آنان به سرزمین‌های تحت حاکمیت‌شان. نتیجه آنکه حذف این قضیه به این می‌ماند که بگوئیم سهم هر محمولی بدون موضوع ممکن است که این امر به لحاظ عقلی ناممکن می‌نماید. چنان‌که عمر حافظ، شرایط اجتماعی آن زمان و حتی شعر او را بدون اطلاع از زندگی امیر مبارزالدین و امثال او نمی‌توان فهم کرد.

پوران فرخزاد ■ نویسنده و محقق توجه داشته باشیم که تاریخ ایران بیشتر تاریخ شفاهی است نه کتبی، به این معنا که بیشتر آداب و رسوم و سنت‌ها و حدیث به گونه شفاهی به ما رسیده‌اند. بنابراین حذف تاریخ که رویدادهای آن جزء به جزء در ذهن مردمان به ثبت رسیده و در ذهنیت جای گرفته است، به هیچ‌وجه ستردنی نیست و نسل به نسل دنبال می‌شود. بنابراین این گونه کارها کاملاً بیهوده است، چراکه تاریخ شفاهی راه خود را پی می‌گیرد و نهایتاً کار خود را می‌کند.

فریدون فضیلت ■ محقق زبان‌های باستان و فلسفه اروپا کسانی که چنین تصمیماتی می‌گیرند، هدف اصلی‌شان این است که به نسل‌های جدید القا کنند که: «چون پادشاهان ظالم بودند، تدریس زندگی و رفتار آنان با شعارهای عدالتخواهی در تضاد است.» زربزانی فکری‌شان حول چنین تفکری می‌چرخد و فراموش کرده‌اند که همه پادشاهانی که فوت کرده‌اند یا نهائیت سقوط کرده‌اند، بخشی از تاریخ ما هستند و چون بخشی از تاریخند، بخشی از هویت یک ملتند و در واقع به بهانه حفظ شعارهای عدالتخواهی در حال حاضر نام سلسله‌های پادشاهان از کتب‌های درسی حذف می‌شود که ما در شرایطی قرار داریم و نیازمند وحدت و هویت ملی هستیم، این گونه رفتارها می‌تواند وحدت و هویت‌مان را خدشه‌دار کند. در شرایطی که ابرقدرت‌ها سرمایه‌ان شمشیر کشیده‌اند، مطرح کردن چنین مسایل جزئی عملاً فقط به نفع دشمن تمام خواهد شد و البته اگر قرار باشد اسم پادشاهان را حذف کنیم، چاره‌ای نمی‌ماند که پادشاهان مغول را پرآب و رنگ معرفی کنیم.



حسن کریم‌زاده

www.karimzadehstudio.com

محمد حاجی‌محمدی ■ به یاد ندارم که دقیقاً این جمله از کیست «مرگ یک تن فاجعه و مرگ هزاران انسان تنها آمار است، از هر کسی که باشد روایت فیلم‌های عبدالرضا کاهانی است. کاهانی با فاجعه آغاز کرد و به «آمار» رسید. در «بیست» آدم تنهایی را می‌بینیم که با مرگ دمخور شده است؛ «هیچ» روایت روابط سودجویانه آدم‌هایی است که در نهایت به کشته شدن، رنجیدن، خیانت، فرار و تنهایی آدم‌ها می‌رسد. اما در «اسب حیوان نجیبی است» با دنیایی (تاکید می‌کنم دنیا و نه کشور، شهر و...) روبه‌روایم که آدم‌های آن، آنقدر غرق در مشقت‌اند که از یاد برده‌اند، می‌خندند و جمع می‌بندند «دومیلیون واسه خودش، دویست تومان برای این یارو، به تومن واسه من، یه تومان واسه پیمان»
 در این دنیای جدید کاهانی دیگر حتی خانواده‌ای از جنس هیچ وجود ندارد. آدم‌های این «بازی» یا خانواده‌ای ندارند (شکیبا)، یا همدیگر را تحمل می‌کنند (برزو)، یا هم جدا شده‌اند (پیمان)، یا غایب‌اند (مسعود)، یا از سر ترحم تحمل‌شان می‌کنند (نسترن). در این دنیا جبر جاری، بی‌اخلاقی رایج؛ خیانت و جدایی معمول، فقر عمومی است.
 در این دنیا، با همه این اوصاف نه کسی گریه می‌کند، نه کسی می‌میرد و نه کسی پایا به فرار می‌گذارد و نه حتی کسی دلخور می‌شود. همه به زندگی ادامه می‌دهند. انگار به قول بکت «جبر بودن یگانه بازی مشترک قوای بشریت است.» «بازیگران» این «زندگی» دنبال بهانه‌ای برای با هم بودند. شکیبا به جای اینکه از فرصت مرخصی استفاده کند و به خانه که نماد آرامش است و خانواده‌ای که احتمالا ندارد، سر بزند به خیابان می‌آید تا به بهانه کلابرداری با دیگران مشقت پشت سر گذاشتن زمان را از سر بگیرند. آنجا معلوم می‌شود که شکیبا دنبال پول نبوده است، که پول به مسعود قرض می‌دهد و بهتر از آن، آنجایی که در زیرزمین کله‌پزی، در تاقچه‌ای که وسایل شخصی‌اش را می‌گذارد و دوربین با جدیت بر آن تاکید می‌کند؛ تنها یک اداکن زنانه وجود دارد و نه مسیب آنچه در این دنیا می‌گذرد، نیست. در این فیلم نه کسی ظالم است و نه کسی مظلوم، نه قهرمانی وجود دارد و نه ضدقهرمان، نه مسیب و نه ممیبت‌دیده‌ای. تماشاگر با تمامی شخصیت‌ها احساس همذات‌پنداری می‌کند. انگار همه با هم به یک اندازه مقرر و در عین حال بیگانه‌اند.

نگاه

زندگی و دیگر هیچ



محمد حاجی‌محمدی

بطری بازی، آویزون کردن عکس چند سوپرستار روی یخچال خانهای که در و پیکر ندارد، پندهای باز کفش و از همه زیباتر آنجا که باران کورثی دعوای خود با حکیمه را به منزله یک بازی می‌نگرد. بازی‌ای که هرچند نصیب او کتک خوردن است اما مایه مسرت و خوشحالی‌اش نیز است. می‌توان فیلم را تلاشی برای سپری کردن زمان دانست. تجربه‌ای که هر کدام از ما‌ها از سر گذرانده‌ایم. آن هنگام که تنها دغدغه‌مان خود زمان است و سپری شدنش به هر قیمتی. در بخش‌های پایانی فیلم پیمان که نقش آن را کارن همایونفر به زیبایی بازی می‌کرد می‌گوید «دور هم جمع شدن خوبی بود» و مسعود در جواب گفت «نشئه‌الله تو که به مشکل خوردی ما با به دور هم جمع شدن خوب جبران کنیم». این همان روی دیگر گریه است، خند.

همان‌طور که این فیلم ادامه آثار پیشین کاهانی است، خنده‌ای که هر کدام از تماشاگران و همچنین بازیگران آن انجام می‌دهند ادامه گریه آثار پیشین است. تماشاگر از همان دقیقه ۳۰ به بعد می‌داند که فیلم چیز بیشتری برای گفتن ندارد، اما می‌نخست و فیلم را تا آخر می‌دید تا فیلمی دیده باشد و زمانی سپری کرده باشد. همچون شخصیت‌ها که به هر نحو زندگی می‌کردند تا زندگی کرده باشند. از آن جهت باید به کاهانی خسته نباشید گفت که آنچه

همان‌گونه نشان داده بود. به نظر نگارنده مهم نیست که شکیبا واقعا پلیس است یا نه، مهم این است که در تمامی فیلم او تنها نماد نظم و قانون است. منطق فیلم تماشاگر را به گونه‌ای پیش می‌برد که در هیچ جای فیلم انتظار حضور پلیس دیگری را در سر نمی‌پرورانیم. حتی آن زمان که تصادفی انجام می‌شود، یا حکیمه و نسترن با هم در خیابان دعوا می‌کنند، نه در چهره شکیبا و نه در چهره تماشاگران دلپره حضور پلیس دیگری وجود ندارد. حال این نماد نظم چه منتسب به کاهانی باشد و چه در تقابل قدرت، باز نه کارگشا و نه مسیب آنچه در این دنیا می‌گذرد، نیست. در این فیلم نه کسی ظالم است و نه کسی مظلوم، نه قهرمانی وجود دارد و نه ضدقهرمان، نه مسیب و نه ممیبت‌دیده‌ای. تماشاگر با تمامی شخصیت‌ها احساس همذات‌پنداری می‌کند. انگار همه با هم به یک اندازه مقرر و در عین حال بیگانه‌اند.